

اثر : فردیناند دوسوسور

نظری اجمالی به علم زبان‌شناسی

ترجمه : سیدضیاء الدین دهشیری

علمی که پیرامون قضایای مربوط بزبان بوجود آمده است پیش از آنکه موضوع و مطلوب حقیقی خود را بازشناسد سه مرحله را پیموده است .

در آغاز ارباب دانش بدوین آنچه «صرف و نحو» - گرامر - دستور زبان نام دارد پرداختند . این کار را یونانیان آغاز کردند و سپس اقوام و ملل دیگر ، بویژه فرانسویان ، پی گرفتند و آنرا بر مبنای منطق ، و عاری از هر گونه نظر علمی و حتی بدون توجه بخود زبان پی نهادند ، مقصد گرامر ، منحصرأ ، به جدا کردن و تشخیص صور درست و صحیح از صور نادرست میباشد . گرامر علمی است مبتنی بر معیار و میزان ، از مشاهده و پژوهش محض فرسنگها فاصله دارد و لاجرم سخت محدود و فاقد وسعت نظر میباشد .

پس از آن مرحله «فقه اللغة» فرامیرسد . پیشتر هم در اسکندریه مکتبی و نحله‌ای «فقه اللغوی» وجود داشته ولی این اصطلاح بویژه به نهضتی علمی اطلاق گردیده که فردریخ آگوست وائف از سال ۱۷۷۷ بوجود آورده و امروزه در روزگاران ما هم ، ادامه دارد . موضوع علم فقه اللغة تنها زبان نیست ، زیرا این علم مقدم بر هر کار میخواهد متون را تثبیت ، تفسیر و توجیه کند . همین مطالعه و بررسی ارباب این فن راوا می‌دارد که بتاریخ ادبیات ، تاریخ آداب و اخلاق و بنیادهای اجتماعی و غیره نیز توجهی معطوف کنند . با این وصف ، فقه اللغة روش خاصی دارد که همان شیوه و روش نقد و انتقاد است . و اگر هم مسئله زبان‌شناسی را بمیان می‌آورد ، بویژه برای آن است که متون ادوار و اعصار مختلف را باهم مقایسه کند ، و زبان خاص هر نویسنده و گوینده را تعیین نماید ، مکتوبات و الواح را

که بزبانهای باستانی و کهن و یامبهم و نامفهوم تدوین گردیده توضیح و تبیین کند و مفتاح رمز آنها را بدست آورد . بدون تردید این پژوهشها زمینه ایجاد زبانشناسی تاریخی را فراهم کرده است :

کارهای Ritschl در باب آثار پلوت (Plaute) را میتوان زبانشناسی نامداد ولی در این زمینه ، نقد فقه اللغوی از يك نظر وجود ندارد یعنی : این نقد کورکورانه و پندهوار منحصرأ به زبان مکتوب پرداخته و زبان زنده و ملفوظ را بدست فراموشی سپرده است . از طرف دیگر یکسره توجه خودرا معطوف به دوران باستان لاتین و یونانی کرده است .

مرحله سوم وقتی آغاز شد که دانشمندان بدین نکته پی بردند که میتوان زبانها را بایکدیگر سنجید و مقایسه کرد اینکار منشاء و مبداء **فقه اللغه مقایسه‌ای** (تطبیقی) و یا **دگر امر تطبیقی** ، بود . در سال ۱۸۱۶ ، **فرانتس بوپ** در کتاب خود بنام « اسلوب و طرز صرف فعل در زبان سانسکریت » مناسبات زبان سانسکریت را بازبان ژرمانی ، یونانی ، لاتینی و غیره بررسی کرد . بوپ نخستین کسی نبود که این مناسبات و پیوندها را دریافت و قبول کرد که همه این زبانها متعلق بخانداده واحدی میباشد . این کار پیش از او و بویژه بتوسط خاورشناس انگلیسی W. Jones (در سال ۱۷۹۴) نیز انجام گردیده بود . ولی اظهار نظرهای پراکنده وی حاکی از آن نیست که در سال ۱۸۱۸ مفهوم اهمیت این حقیقت بطور کلی فهمیده شده باشد .

بنابراین بوپ کاشف این نکته نیست که زبان سانسکریت خویشاوند بعضی لهجه های اروپائی و آسیائی است ، بلکه وی بدین مطلب پی برده است که روابط و مناسبات بین زبانهای خویشاوند میتواند موضوع و مصالح دانشی مستقل گردد ، روشن کردن يك زبان بتوسط زبانی دیگر ، توضیح و تبیین صور يك زبان بكمك صور و علامت زبان دیگر ، امری است که هنوز انجام نشده بود .

اینکه آیا بوپ بدون کشف زبان سانسکریت نمیتوانست علمی بوجود آورد یا خیر (لااقل بدین سرعت) امری مشکوک و قابل تردید است . زبان سانسکریت که بهمراه زبانهای لاتینی و یونانی سه شاهد میباشد برای بوپ اساس و بنای مطالعاتی وسیعتر استوار تر را فراهم آورد . این امتیاز بخاطر آنکه خوشبختانه زبان سانسکریت برای روشن کردن این مقایسه بنحو آشنائی مفید و مساعد است نیز افزایش یافت .

برسبیل مثال ، واژه لاتینی genus (ومشتقات آن) را با واژه یونانی génos در نظر میگیریم ، این سلسله واژه‌ها را اگر جداگانه مورد توجه قرار دهیم و یا باهم مقایسه کنیم ، نتیجه‌ای بدست نمیدهند . ولی بمحض اینکه این سلسله کلمه‌ها با کلمات معادل آنها

در زبان سانسکریت کنار هم قرار دهیم ، نظیر واژه های *ganasi* ، *ganasas* ، *ganas* ، *ganasam* و غیره ، نتیجه بصورت دیگری در خواهد آمد . در صورتی که بطور موقت بپذیریم که *ganas* نماینده وضع اولیه کلمه است ، زیرا که این امر بتوضیح کار کمک میکند نتیجه میگیریم که یک حرف S ناگزیر در صورتی که کلمه *géné(s)os* و غیره افتاده است البته هر وقت حرف مزبور بین دو حرف صد ادا قرار گرفته باشد . سپس نتیجه میگیریم که در همین شرایط ، حرف S در زبان لاتینی بصورت R درمی آید . سپس ، از نظر صرفی و نحوی مثل سانسکریت مفهوم ریشه کلمه ، یعنی عنصری را که معادل با واحد (*ganas*) است و بطور کامل قابل تعیین و ثابت میباشد ، تصریح و روشن میکند . زبان لاتینی و یونانی فقط در مراحل اولیه خود وضع مشهود در زبان سانسکریت را داشته اند . بنا بر این در پرتو حفظ همه حروف S زبانهای هندی و اروپائی است که زبان سانسکریت در این زمینه اطلاعاتی بماندهد . البته صحیح است که در قسمتهای دیگر زبان مزبور کمتر خصوصیات زبان نمونه اولیه را حفظ کرده است : مثلاً بطور کامل *Vocalisme* خود را زیر و زبر کرده است . ولی بطور کلی ، عناصر آغازی که در این زبان حفظ شده برای پژوهش بنحوی اعجاب انگیز کمکی میباشد - و دست تصادف زبان مزبور را زبانی بسیار متناسب برای روشن کردن زبانهای دیگر و در بسیاری از موارد گردانیده است .

از آغاز امر مشاهده میشود که دوش بدوش یوپ زبان شناسانی برجسته ظهور میکنند نظیر ژاکوب گریم ، بنیاد گذار بررسیهای زبان ژرمانی و پوت که پژوهشهایش در زمینه علم اشتقاق واژه ها مقدار قابل توجهی مصالح در اختیار زبان شناسان نهاده است و کوهن که آثارش در آن واحد هم مربوط بزبان شناسی است و هم به علم الاساطیر تطبیقی و هندی شناسان نظیر بن فی و آترخت و غیره .

بالاخره باید ، در زمره نمایندگان اخیر مکتب و نحله مزبور ، بخصوص ماکس مولر ، گت. بوریوس و اوگرا نام برد. این سه تن ، همگی ، به انحاء گوناگون ، در راه بررسیهای تطبیقی خدمات بسیاری گزارده اند . ماکس مولر در پرتو مصاحبه های درخشان خود که تحت عنوان « *درسهای در باب علم زبان* » در سال ۱۸۶۱ بزبان انگلیسی تدوین شده است بررسیهای مذکور را در دسترس فهم عموم قرار داده است . ولی اشتباه وی ناشی از دقت و وسواس فزون از حد نمی باشد . Curtius دانشمند نامدار فقه اللغه - که بویژه در پرتو اثر خود بنام « *اصول اشتقاق لغات یونانی* » (منتشره در سال ۱۸۷۹) مشهور می باشد - یکی از نخستین کسانی بوده است که گرامر تطبیقی را با فقه اللغه متداول از قدیم سازگاری و تلفیق داده است . فقه اللغه باید بینی و عدم اعتماد پیشرفت های دانش نوین را دنبال کرده است و این عدم اعتماد جنبه متقابل و دو جانبه یافته است . سرانجام شلایخر نخستین کسی است که برای تنظیم و تدوین نتایج پژوهشهای تفصیلی و جزء بجزء بذل مجهود کرده است . کتاب او بنام « *خلاصه گرامر تطبیقی زبانهای هندی و ژرمانی* » که در

سال ۱۸۶۱ نشر گردیده نوعی نظام دادن و اسلوب بخشیدن به علمی است که بوپ آنرا پی افکنده بود. کتاب مزبور که دیرزمانی منشاء خدمات بزرگی بوده، بهتر از هر کتاب دیگری قیافه و سیمای این مکتب طرفدار گرامر تطبیقی را که موجد نخستین دوره زبانشناسی اروپائی است می نمایاند.

ولی مکتب و نحله مزبور بنحوی شایسته زمینه نوین و ثمر بخشی را فراهم آورده لیکن به ایجاد دانشی راستین توفیق نیافته است. این مکتب هرگز برای استنتاج و نشان دادن ماهیت موضوع بررسی خود خاطر مشغول نداشته است. باری، بدون این عمل مقدماتی هیچ علمی قادر نیست برای خود روشی بوجود آورد.

نخستین اشتباهی، که خود محتوی جوانه اشتباههای دیگر است، این است که گرامر تطبیقی، در پژوهشهای خود - که فقط محدود بزبانهای هندی و اروپائی است - هرگز از خود نپرسیده است که مفهوم مناسبی که بین این زبانها کشف میگردد است چیست این گرامر بجای اینکه جنبه تاریخی داشته باشد، منحصرأ خصلت تطبیقی داشت. بدون تردید مقایسه و تطبیق شرط لازم هرگونه تجدید و احیاء موضوعی از نظر تاریخی میباشد. ولی از مقایسه و تطبیق محض نتیجه ای نمیتوان گرفت. و بهمان نسبت که این طرفداران قیاس و تطبیق رشد و تکامل دوزبان را بهمان نهج که عالمی طبیعی رشد و نمای گیاهانرا می نکرد، می نکرستند، از رسیدن به نتیجه دور می ماندند مثلاً شلایخر، که همیشه مبناء و مبداء کار را زبانهای هندواروپائی قرار میدهد، و گوئی از يك نظر بیش از اندازه بتاریخ عنایت دارد، بدون تردید و تزلزل خاطر میگوید که در زبان یونانی حروف e و o دو «درجه» (Stu Fen) از Vocalisme حروف صدادار میباشد. علت آنست که زبان سانسکریت یکنوع تناوب حروف صوتی دارد که این تصور وجود درجات را موجب میشود. بنا براین فرض کنیم که تناوبهای مزبور باید جدا از هم و بموازات یکدیگر طی شوند، همچنانکه رستنیهای هم نوع هر کدام بطور مستقل همان مراتب و مراحل نشوونما را می پیمایند، در اینجا شلایخر حرف o یونانی را درجه مشدیدی از حرف e دانسته و نیز حرف a زبان سانسکریت را نوعی حرف a تشدید و تقویت شده می شمارد. در واقع، منظور نوعی تناوب و توالی بوجود زبانهای هندی و اروپائی است که پانحاء گوناگون در زبان یونانی و سانسکریت انعکاس یافته است بدون اینکه هیچگونه تشابه بین اثرات گرامری که در این زبانها ممکن است داشته باشد وجود داشته باشد.

این روش تطبیقی محض منجر به يك سلسله نظرات و تصورات خطا آمیزی میشود که در عالم واقع با هیچ چیز مطابقت و ارتباطی ندارد، و از اوضاع و احوال و شرایط حقیقی هر زبان بکلی بیگانه میباشد. زبانرا روزگاری بمنزله زمینه و قلمروی خاص، و بمنزله چهارمین حوزه تسلط طبیعت بشمار می آوردند. در نتیجه انواع و شیوه های استدلالی بمیان می آمد که اگر در هر علم دیگری وجود داشت مایه شگفتی میکردند. امروزه ممکن نیست کسی هشت یا ده سطر مطلبی را که در آن دوره نوشته شده است بخواند و از غرابت و عجیب بودن فکر و اصطلاحات و عباراتی که برای توجیه آنها بکار میرفته است مات و متحیر نگردد.

ولی از نظر شناخت روشها ، شناختن این خطاها بیفایده نخواهد بود : خطاهای يك علم ، در نخستین مراحل تکوین آن ، تصویر بزرگ شده خطاها و اشتباهاتی است که افراد وارد در نخستین پژوهشهای علمی مرتکب میشوند .

فقط در حدود سال ۱۸۷۰ دانشمندان بدین پرسش رسیدند که اوضاع واحوال و شرایط زندگانی زبانها چیست . در آنموقع ملتفت شدند که روابط ومناسبات زبانها ونحوه های تکلم تنها یکی از وجوه پدیده زبانشناسی میباشد ، ومقایسه و تطبیق فقط وسیله ای و روشی است برای احیاء وتجدید ایجاد قضایا و واقعیات گذشته .

زبانشناسی بمعنی اخص - که برای مقایسه وتطبیق مقامی را که سزاوار است قائل میباشد - مولود ومحصول بررسی زبانهای رومان وژرمانی میباشد ، عنصر بررسی زبانهای رومان ، که دیز Diez بانگارش کتاب خود بنام «گرامر زبانهای رومان» ۱۸۳۶ آغاز شده است بخصوص در نزدیک ساختن زبانشناسی بموضوع ومطلوب راستین آن سهمی داشته است . علت آن است که متخصصان زبانهای رومان دارای اوضاع واحوال ممتازی بودند که متخصصان زبانهای هندواروپایی را از آن بهره نمی نبود . زبان لاتن را که نمونه اولیه زبانهای رومان بود همه می شناختند . ب علاوه فراوانی اسناد و مدارك اجازه میداد که تحول لهجه ها و زبانها بطور دقیق وجزء بجزء مورد بررسی قرار گیرد . این دوموجب حوزه حدسیات وفرضیات رامحدود میکرد وتمام این پژوهشها سیمای منجز و عینی میداد . متخصصان زبانهای ژرمنی هم وضعی مشابهاه آن داشتند . بدون شك زبان ژرمنی مراحل اولیه مستقیماً شناخته نشده است ، ولی تاریخ زبانهای را که از آن مشتق ومنفزع شده اند میتوان بكمك اسناد ومدارك وازخلال يك سلسله طولانی از قرون بررسی کرد . بدین ترتیب متخصصان زبانهای ژرمنی ، که بمال واقع نزدیکترند ، به تصورات ونظراتی رسیده اند که با تصورات ونظرات ارباب زبانهای هندواروپایی یکسره تفاوت دارد .

نخستین کسی که در این زمینه بکوشش برخاست شخصی امریکایی بنام ویت - نی Whitney مصنف کتاب «زندگی زبان» (۱۸۷۵) میباشد . اندکی بعد مکئی نوین ، مکتب ادبای گرامر نوین تشکیل گردید که رهبرانش همگی آلمانی بودند نظیر : K. Brugmann و H. Osthoff و متخصصان زبانهای ژرمنی مانند W. Bsaune و E. Sievess و H. Paul و Lestien اسلاو شناس و دیگران . آنان همه نتایج مقایسه وتطبیق را جنبه تاریخی دادند واز این طریق قضایا را در نظم طبیعی خود برشته کشیدند در پرتو مجاهدات آنان دیگر زبان دستگامی نیست که بخودی خود و بشیوه انتزاعی رشد و کمال پذیرد ، بلکه محصول وزاده ضمیر جمعی گروههای مردمی است که بزبانی سخن میگویند در ضمن روشن میشود که تاچه حد تصور فقه اللغه وگرامر تطبیقی بخطا و نارسا بوده است . بالاینوصف ، خدماتی که این مکتب کرده است هر چند هم بزرگ باشد ، نمی توان گفت که نحله مجموع مسائل را روشن کرده است وامروزه هنوز هم مسائل معضله اساسی زبانشناسی عمومی چشم پراه راه حل دارد .